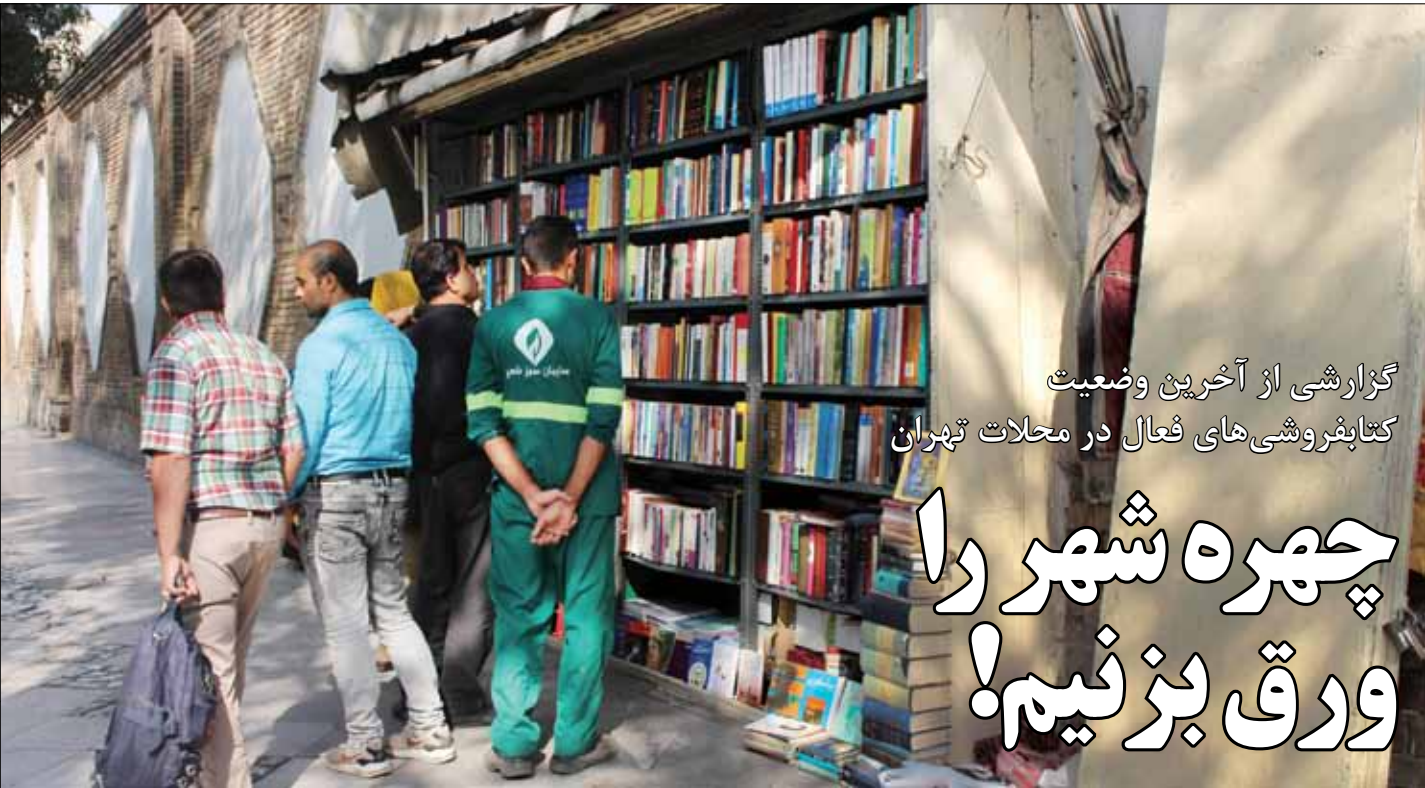


سرنوشت محتومی جز پایان یافتن عصر و دوره کتابفروشی‌ها را متصور نمی‌سازد. تبعات در پیش گرفتن این سبک از سیاست‌گذاری علاوه بر خاموش کردن چراغ کم‌فروغ این کتابفروشی‌ها در درازمدت، فضای شهری را بیش از هر زمان دیگر تهی از بافت فرهنگی و غرق در مناسبات مصرف‌گرایانه می‌کند.

از سوی دیگر در پیش گرفتن سیاست «متمرکز» در عرضه کتب و کالاهای فرهنگی در قالب برگزاری نمایشگاه بین‌المللی کتاب، تأسیس شهرکتاب‌های متعدد و باغ کتاب به عنوان بزرگ‌ترین کتابفروشی فعلی در تهران، هرچند باعث گسترش مقطعی و ظاهری و همچنین تسهیل روند عرضه کتاب شده است اما موجب تضعیف روند کاری کتابفروشی‌هایی شده که هر کدام با داشتن سابقه‌ای قدیمی در محدوده‌ای خاص یک سرمایه فرهنگی محسوب می‌شوند. به بیان ساده‌تر هر چند متمرکز کردن عرضه‌کننده‌های فرهنگی در یک مکان ولو استراتژیک یا پیوند زدن این مراکز با مجتمع‌های تفریحی‌ها باعث جذب میزانی از متقاضیان کتاب می‌شود اما کتابفروشی‌های محلی را در رقابتی نابرابر وارد می‌کند که در نهایت باعث تعطیلی زنجیره‌ای آنان می‌شود.

قطعا داشتن نگاه صرفا اقتصادی به سیاست متمرکز کردن مراکز ارائه‌دهنده کالای فرهنگی به طور اعم و کتاب به طور اخص، این سیاست را عقلانی و پربازده تعریف می‌کند اما باعث می‌شود از اهمیت وجود مراکز خرد فرهنگی در سطح محلات غفلت کنیم و چشم‌های خود را بر تأثیرات ثانویه عدم وجود این مراکز ببندیم. به عنوان مثال هر قدر که وجود یک مصلای بزرگ در مرکز یک شهر باعث تجمع نمازگزاران در زمانی واحد و قدرت بخشیدن به این نهاد می‌شود اما این مساجد محلات هستند که می‌توانند با شکل دادن به اجتماعات خرد اما پراکنده فضای معنوی و مذهبی یک شهر را حفظ کنند. تعطیلی‌های پی در پی تنها کتابفروشی‌های باقی مانده در سطح شهر، محدود شدن حوزه کاری آنها به کالاهای فرعی از جمله کتب کمک درسی و... موجب شده است امروز شاهد تبیلور یافتن ماحصل این نوع نگرش در جریان تجاری شدن فضای شهری باشیم.



تکسیر محمدحسین معصوم زاده در وطن امروز

مصنوعی که می‌تواند اندک حمایتی از آنان بکند مورد اشاره قرار می‌داندند.

پیش‌بینی آینده کتاب و کتابخوانی قطعا بحث مفصل و جدا از موضوع بحث را طلب می‌کند اما آنچه نباید مورد غفلت واقع شود، آن است که به دلایل عدیده امروز دیگر کتاب به اندازه چند دهه گذشته مشتری چندانی ندارد و به تبع آن نیز کتابفروشی‌ها به عنوان یکی از قدیمی‌ترین مظاهر فرهنگ و تمدن در سطح شهر روز به روز به سوی افول پیش می‌روند. در این میان قبول وضعیت فعلی و پیوند زدن سیاست‌گذاری‌های شهری به سمت مناسبات تجاری به معنای اصالت صرف یافتن منطق عرضه و تقاضا برای حیات و ممات کتابفروشی‌ها قطعا

برای تبدیل کردن کتاب به یکی از مهم‌ترین خریدهای مردم آن خیابان‌ها یکی به ما توصیه می‌کرد که از این سو تا آن سوی خیابان را پیاده راه برویم و به آینده جامعه‌ای فکر کنیم که در آن رستوران‌ها و کافه‌ها مشتری دارند اما تنها کتابفروشی محله، تعداد مشتری‌هایش در طول روز به عدد انگشتان یک دست نیز نمی‌رسد. یک پیرمرد کتابفروش که بیش از ۶۰ سال از عمر خود را در این راه صرف کرده بود با گلایه از وضعیت فعلی خود و هم‌قطارانش به این نکته اشاره می‌کرد که همان معدود مشتری‌هایی هم که برایش باقی مانده، از نسل جوان نیستند و گویا کتاب و کتابخوانی نیز عمر خود را با یک نسل قدیمی به پایان خواهد رساند. نبود هر گونه سیاست حمایتی از کتابفروشی‌های باقیمانده در سطح محلات از نکات مشتری‌کی بود که تقریبا تمام کتابفروش‌ها به آن اذعان می‌کردند و لحاظ شدن سیاست معافیت مالیاتی برای همین معدود مغازه‌های باقیمانده را در حکم یک تنفس

مبنی بر مساعد بودن وضعیت کسب و کار معدود کتابفروشی‌های فعال انتظاری عبث و بیهوده بود و هر کس هر چه می‌خواست از دل تنگش بگوید سرنوشتی همانند مطبوعات و جراید کاغذی ایجاد کرده است؟ آیا با اتخاذ مجموعه‌ای از تدابیر و سیاست‌های حمایتی می‌توان امید به بهبود وضعیت فعلی داشت و بار دیگر کتابفروشی‌ها را تبدیل به یکی از مراکز ثابت و پررفت و آمد در سطح محلات کرد؟ مجموعه این سوالات ما را بر آن داشت تا برای پیدا کردن پاسخ به میان معدود کتابفروشی‌هایی که هنوز چراغ‌شان افق خیابانی را روشن می‌کند برویم و با آنها هم‌کلام شویم. ناگفته نپیداست که انتظار شنیدن جوابی

متقاضیان کتاب به این شکل کاهش یافته‌اند؟ آیا گسترش حوزه نفوذ فناوری و تبدیل شدن آن به جزئی حیاتی از زندگی روزمره مردم، برای کتاب نیز سرنوشتی همانند مطبوعات و جراید کاغذی ایجاد کرده است؟ آیا با اتخاذ مجموعه‌ای از تدابیر و سیاست‌های حمایتی می‌توان امید به بهبود وضعیت فعلی داشت و بار دیگر کتابفروشی‌ها را تبدیل به یکی از مراکز ثابت و پررفت و آمد در سطح محلات کرد؟ مجموعه این سوالات ما را بر آن داشت تا برای پیدا کردن پاسخ به میان معدود کتابفروشی‌هایی که هنوز چراغ‌شان افق خیابانی را روشن می‌کند برویم و با آنها هم‌کلام شویم. ناگفته نپیداست که انتظار شنیدن جوابی

سیاست «متمرکز» در عرضه کتب و کالاهای فرهنگی در قالب نمایشگاه کتاب، تأسیس شهرکتاب‌های متعدد و باغ کتاب هرچند باعث گسترش مقطعی و ظاهری و همچنین تسهیل روند عرضه کتاب شده است اما موجب تضعیف روند کاری کتابفروشی‌های محلات شده است

تعداد کتابفروشی‌هایی که هر کدام زمانی مهم‌ترین مرکز و پاتوق اقشار تحصیل‌کرده در محلات خود بوده‌اند، این سوال جدی را مطرح می‌کند که به چه دلیل با افزایش درصد افراد تحصیل‌کرده یک شهر،

بررسی میدانی کتابفروشی‌ها

در میانه خیابان فردوسی و درست در همان محدوده‌ای که می‌توان آن را «همه چیز فروشی» دانست با یکی از قدیمی‌ترین کتابفروشی‌های شهر مواجه شدیم؛ مغازه‌ای قدیمی با کتاب‌های قدیمی‌تر و البته دسته‌بندی بی‌نظیری که در کمتر کتابفروشی مدرن و لوکسی هم می‌توان مشابه آن را پیدا کرد. پیرمردی که «حاجی» خطابش می‌کردند آنقدر خیالش از بابت نبود مشتری کتاب راحت بود که برای بازگشتن به مغازه نزدیک به ۲۰ دقیقه‌ای منتظرش ماندیم، تا او بیاید فرصت خوبی بود که به کتاب‌های متنوع و قدیمی‌اش نگاهی بیندازیم و درست در میان همین نگاه انداختن‌ها بود که ناگاه با کاغذی چسبیده شده روی شیشه مغازه مواجه شدیم که نوشته بود: «این مغازه به فروش می‌رسد». باب گفت‌وگو را باز کردیم اما پیرمرد کتابفروش در جواب حجم انبوهی سوال فقط یک

«کتاب مردا»

و غالبا یک جلد کتاب می‌خریدند. هرچند شاید تنها سالی یکبار او را می‌دیدم اما همیشه اخلاق برجسته او براریم جلوه‌نمایی می‌کرد». کمی که بیشتر گذشت از کاغذ روی شیشه و آگهی فروش مغازه پرسیدیم، انتظار این را داشتیم که از نچرخیدن چرخ معیشت و اجبارش در فروش مغازه بگوید اما به غیرمنتظره‌ترین حالت ممکن لبخندی زد و به بازخوانی گذشته کرد. به توصیف تمام مشتریان این سالیان خود پرداخت که ناگهان در میان آنها به نام مرحوم «دکتر شریعتی» برخوردیم و دقیقی به تعریف و تمجید از خصوصیات اخلاقی مشهورترین مشتری‌اش پرداخت و گفت: «دکتر هر زمان که از این محدوده رد می‌شدند سری هم به من می‌زدند



گذشت که پیرمرد ما را صدا زد تا از نزدیک در جریان معامله قرار بگیریم. مشتری نزدیک به ۴۰ جلد کتاب کمیاب را جذا کرده بود و وقتی با رقم ۲۵۰ هزار تومان برای همه آنها روبه‌رو شد درخواست تخفیف کرد. انتظار هر چیز را داشتیم الا آنکه پیرمرد پای ما را وسط بکشد و بگوید «پنجا خبرنگارند و از روزنامه آمده‌اند» اما خب گفت! ما آمدیم گفت‌وگو را به پایان برسانیم که حاجی گفت بایستید من با شما کار دارم. به رسم ادب ایستادیم و در نهایت شاهد برهم خوردن معامله شدیم که پیرمرد مورد خطاب قرامان داد و گفت: «این مشتری منتظر بود شما بروید و بگویو هم‌ماش را ۱۰۰ هزار تومان بیشتر نمی‌خرم!» آمدیم با پیرمرد خداحافظی کنیم که دوباره جمله آغازیش را تکرار کرد و گفت از طرف من بنویسید «کتاب مردا» ما هم قول داده‌ام تا از طرف او بنویسیم کتاب مردا!

کتاب‌هایی میان کارت‌های عروسی!



خیابان سعدی از عجیب‌ترین خیابان‌های تهران است؛ چنانکه تا اواخر دوره قاجاریه به علت کم‌تردد بودن آن را خیابان «لختی‌ها» به معنای خیابانی که در آن زورگیرها قادر بودند هر عابری را در روز روشن تیغ بزنند می‌نامیدند و کمی بعدتر از آن تبدیل به یکی از شلوغ‌ترین خیابان‌های تهران شد. خیابان سعدی را از قدیمی‌ترین مراکز نشر و پخش کتب می‌دانند. وجود انتشارات و کتابفروشی‌هایی که پیشینه تأسیس‌شان غالبا به نیم تا یک قرن پیش بازمی‌گردد باعث شده این خیابان را از مهم‌ترین پاتوق‌های اهالی فرهنگ و علم

در تهران نه چندان قدیم بدانند اما حکایت امروزی خیابان سعدی کمی متفاوت‌تر از آن سال‌هاست و در میان حجم انبوه مغازه‌هایی که کارشان فروش کارت عروسی است تنها چند کتابفروشی باقی مانده‌اند. کتابفروشی‌های «اقبال» و «هنوچهری» که البته هر دو علاوه بر کتابفروشی خود صاحب انتشارات نیز هستند، مهم‌ترین کتابفروشی‌های باقیمانده در این خیابان پرامجرا هستند. وقتی به کتابفروشی «اقبال» که سابقه تأسیس آن به چیزی حدود ۱۵ سال پیش بازمی‌گشت رفتیم، انتظار هر چیز الا سکوتی ناشی از قطعی مشتری را داشتیم. کتابفروشی و انتشاراتی که سی و چند سال قبل از تأسیس دانشگاه تهران آغاز به کار کرده بود حالا تنها یک کتابفروشی ساده نبود، بلکه می‌شد آن را تارنخچه‌ای مختصر از کتاب و کتابخوانی نه در تهران که در سراسر ایران دانست. فروشنده حاضر در مغازه با دلی پر که البته نشانه‌ای از سختی وضعیت موجود در عرصه نشر بود لب به گلایه گشود و «نبود تقاضا» و «گرانی قیمت کاغذ» را به عنوان دلیله یک قیچی که بازرگان صنعت نشر کشور دانست.



انتهای کوچه حاجی نایب

بازار تهران، اندکی پایین‌تر از کوچه مروی، کوچه «حاجی‌نایب»؛ به یکی از مراکز قدیمی، مهم و پرطرفدار عرضه‌کننده کتاب می‌رسیم. هرقدر بازار یادآور تصویری از تهران قدیم است، جنس کتابفروشی‌های کوچه «حاج‌نایب» هم شبیه کتاب‌های قدیمی حاضر در قفسه‌های کتابخانه است. صحافی‌شده، قدور، غالبا دینی و البته کمی خاک خورده! کوچه «حاج‌نایب» نیز کمابیش اینگونه است، صحافی‌های فعال و بسیار قدیمی که غالبا در کار عرضه و نشر کتب مذهبی هستند اما اوضاع انبار و مغازه‌های‌شان در شرایط فعلی با یک بند انگشت خاک کساده شده است. تمام مغازه‌های کوچه «حاج نایب» بسته است الا یک مغازه و صحافی قدیمی با نزدیک به ۴۰ سال سابقه که در انتهای کوچه واقع شده است. وقتی با صاحب مغازه هم‌کلام شدیم او هم چیزی نگفت الا نشان دادن لایه‌ای از غبار که روی کتاب‌هایش به چشم می‌آمد و البته کوچهای که نشان از کساد بودن اوضاع عرضه‌کنندگان کتاب داشت. به قیاسی از تیراز چند ده‌هزاری کتاب‌ها در اوایل تأسیس مغازه و تیراز چندصدتایی کتاب‌ها در روزگار فعلی پرداخت و خیلی صاف و ساده گفت تنها آرزو می‌کند باز هم صنعت نشر و کتابفروشی رونقی نسبی پیدا کند.



از پلاستیک تا کتاب!

دراند. همان‌طور که از کاهش مخاطبان و طرفداران کتاب می‌گفت اشاره‌ای به محل کسب درآمدشان کرد و گفت نزدیک به ۸۰ درصد سود ما کماکان حاصل خرید و فروش کاغذ است، از آن ۲۰ درصد باقیمانده هم ۱۵ درصدش سهم کتب کمک‌درسی و تنها ۵ درصد نتیجه فروش کتاب‌هایی است که زیر قیمت می‌فروشیم. از او درباره طیف‌بندی مشتریانش و کتاب‌های پرطرفدار پرسیدیم و برخلاف آنچه انتظارش را داشتیم مشتریان این مغازه تنها زن‌های خانه‌داری که عادت به خواندن رمان دارند نبودند از فروش نسبتا خوب کتب فلسفی گفت و اشاره به آن داشت که خیلی از کتابخوان‌های «نازی‌آباد»، «خرانه» و «شهری» از مشتریان دائمی و قدیمی این مغازه‌اند. مهم‌ترین و آخرین سوال این بود که آیا وقتی چنین مغازه‌ای و مالکانش ریسک می‌کنند و کتابفروشی خود را در سخت‌ترین شرایط اقتصادی در یک منطقه جنوب شهری حفظ می‌کنند، آیا مشمول حمایتی هم می‌شوند؟ جواب ساده و کوتاه بود: یک لیخند، چند ثانیه مکث و بعد اشاره به اینکه تنها واکنش شهرداری به این کتابفروشی تذکر هر از گاهی‌اش نسبت به جمع کردن کتبی است که جلوی وینترین چیده شده‌است!